



پاسخ میاسنیکوف به نامهٔ لنین که در آن لنین از فعالیت‌های میاسنیکوف در منطقه‌ی پرم انتقاد کرده بود. درست مانند همان فعالیت‌هایی که لنین در آغاز محکوم کرده بود، میاسنیکوف در پاسخ خود خواستار لغو محدودیت‌های وارد بر کارگران، آزادی بیان و مطبوعات برای نیروهای غیرارتجاعی، و واگذاری قدرت بیشتر به خود طبقه‌ی کارگر (به جای مقامات حزبی) شد.

پیوند به متن:

<https://libcom.org/article/gavril-miasnikovs-reply-lenins-letter-august-1921>

رفیق لنین،

نامه‌ات به دستم رسید. به دلیل اینکه در آستانهٔ سفر به کارخانهٔ موتوویلیخا هستم، فرصت کافی برای پاسخ مفصل ندارم، اما از همانجا پاسخ کامل‌تری برایت خواهم فرستاد. با این حال، نمی‌توانم در برابر طرح چند پرسش فوری مقاومت کنم.

نوشته‌ای: «این شبیه تشکیل حزبی جدید یا خودزنی است.» دقیقاً منظور چیست؟

آیا فکر می‌کنی من خواستار آزادی مطبوعات برای طبقهٔ بورژوازی‌ام؟ اما مسئلهٔ من این است: آزادی مطبوعات برای کسی مثل من چه معنایی دارد؟ من، یک پرولتاریا که هرگز چیزی در اختیار نداشته‌ام؟ منی که پانزده سال است - نه در خارج، که در خود روسیه - عضو حزب بوده‌ام؟ منی که از یازده سال پیش از ۱۹۱۷، به دلیل فعالیت‌های سیاسی‌ام، هفت سال و نیم را در زندان و تبعید گذرانده‌ام و در مجموع، هفتاد و پنج روز را در اعتصاب غذای اعتراضی سپری کرده‌ام؟

من تحت سخت‌ترین شکنجه‌ها و کتک‌ها قرار گرفته‌ام و سه سال و نیم باقی‌مانده از آن دوران را نیز در فرار بوده‌ام. سه بار از تبعید گریخته‌ام - نه مانند رفیق تروتسکی که امکان فروش گوزن‌هایش را داشت - بلکه مانند یک «خرگوش» فرار کردم، آن هم نه به خارج، بلکه برای ادامهٔ کار حزبی در خاک روسیه.

حالا آیا برای کسی مثل من، حتی در درون خود حزب، نباید ذره‌ای «آزادی مطبوعات» قائل شد؟ یا صرفاً به این دلیل که در ارزیابی‌ام از توازن قوا با تو اختلاف نظر پیدا کرده‌ام - نه از سر ترس، که از سر ایمان راسخ به نیروی خود - باید بگویم «خدا حافظ»؟ به نظر من، این ساده‌انگاری بیش از حد در حل مسائل پیچیده است.

اما باشد؛ در این مورد بیشتر خواهم اندیشید و سپس پاسخی مفصل به تمام استدلال‌هایت خواهم داد. من با این حزب، به معنای واقعی کلمه، با خون خود پیوند خورده‌ام و باور دارم که پرولتاریا هرگز حزبی بهتر از این نداشته و نخواهد داشت.

وظیفهٔ خود می‌دانم که به عنوان یک پرولتر درون حزب، تمام خطاها - چه کوچک و چه بزرگ - را از درون خود حزب اصلاح کنم.

خواستۀ من روشن است: می‌خواهم مقاله «مسائل آزاردهنده» در مطبوعات حزبی منتشر شود و اجازه داشته باشم در نشست‌های حزبی آزادانه سخن بگویم.

گ. میاسنیکوف

(متن برگرفته از کتاب نادرثا آلی کینا دُن کیشوتِ انقلاب پرولتاریایی: روایت مستند از چگونگی مبارزۀ کارگر موتوویلیخا گابریل میاسنیکوف با کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها) برای آزادی بیان و مطبوعات (۱۹۲۰-۱۹۲۲)، ص. ۱۶۷. ترجمه با کمک انسان از نسخه‌ی رایانه‌ای انجام شده است.)

نامه‌ی گ. ای. میاسنیکوف به و. ای. لنین – اواخر اوت ۱۹۲۱

رفیق لنین،

نتوانستم خود را قانع کنم که به نامه‌ات پاسخ ندهم. اکنون به مسکو بازگشته‌ام؛ به‌دستور کمیسیون از موتوویلیخا فراخوانده شدم.

در نخستین نامه‌ات از من پرسیده بودی:

۱. چه نوع آزادی مطبوعاتی را می‌خواهم؟

۲. آیا این آزادی باید بر پایه‌ی قانون باشد؟

۳. و آیا شامل کارگران، و همچنین سوسیالیست‌های انقلابی و منشویک‌ها نیز بشود؟

از دومین نامه‌ات چنین برمی‌آید که پاسخ این پرسش‌ها را در «یادداشت» من خطاب به کمیته‌ی مرکزی و در مقاله «مسائل آزاردهنده» یافته‌ای. اگر چنین نباشد، در خلال پاسخ به تو، به این پرسش‌ها نیز پاسخ خواهم داد.

گفته‌ای که «دیالکتیک را به‌درستی به کار نبرده‌ام» و حتی در مسئله «جنگ داخلی و صلح داخلی» نیز دچار لغزش شده‌ام - در این که چگونه پیروز شدیم و چگونه باید همچنان دهقانان را به‌سوی پرولتاریا جلب کنیم.

به‌گفته‌ی تو، در این دو مسئله بسیار مهم که به ذات سیاست جهانی مربوطند، من «توانستم موضعی مارکسیستی اتخاذ کنم...» اما سپس «ناگهان به ورطه‌ی تفکر احساسی لغزیدم.»

تو این وضعیت را در رابطه با من به‌شیوه‌ای عجیب توضیح می‌دهی: می‌گویی «دل و روده‌ام به‌هم ریخته»، «وحشت‌زده شدم»، «اجازه دادم که چند حقیقت تلخ و اندوهناک بر من غلبه کنند و توان ارزیابی عاقلانه

نیروهایم را از دست دادیم»- و بنابراین، خواستم از دری وارد شوم اما از دری دیگر وارد شدم؛ خواستم حزب کمونیست را درمان کنم، اما برایش «قطع عضو» تجویز کردم، و در نهایت در آغوش بورژوازی افتادم.

جدی می‌گویی؟ می‌گویی هر کاری می‌کنی تا مرا قانع کنی، اما این «کار» در عمل چه شکلی دارد؟ فقط حرف است، حرف- همان‌طور که هملت می‌گفت! خودت هم می‌دانی که این استدلال قانع‌کننده نیست. محکم است، بله، اما قانع‌کننده نیست.

من معتقدم که با تجربه عملی‌ای که در زندگی به دست آورده‌ام، افتادن در آغوش بورژوازی برای من دشوارتر است تا برای هر یک از متفکران برجسته و درخشان، از جمله خود تو، که هرگز آن مدرسه‌ی عملی مستقیم و ارگانیک احساس پرولتری نسبت به مسائل دردناک را از سر نگذرانده‌اند. باز هم می‌گویم، در مورد بورژوازی- سخنان محکم است، اما قانع‌کننده نیست.

اما خطا و لغزش برای همه ممکن است. من با رغبت اعمال و اندیشه خود را بررسی می‌کنم، بی‌هیچ خودبزرگ‌بینی واقعی یا ساختگی (و راستی، این مفهوم «خودبزرگ‌بینی کاذب» را از کجا آورده‌ای؟ آیا آن هم استدلال است یا روشی تازه؟).

گفتم: «آزادی بیان و مطبوعات قبل از ۱۹۱۷ یک معنا داشت، آزادی بیان در ۱۹۱۷ معنای دیگری یافت، آزادی بیان در ۱۹۱۸-۱۹۲۰ معنای سوم را پیدا کرد، و آزادی بیان در ۱۹۲۱ جنبه چهارمی به موضع حزب ما نسبت به این مسئله افزود.» (این البته دموکراسی مطلق و ناب نیست، امیدوارم.) آزادی بیان قبل از ۱۹۱۷ خواست برنامه‌ای ما بود. در ۱۹۱۷، تحت شرایط خاصی به این آزادی دست یافتیم، و در ۱۹۱۸-۱۹۲۰ هر سخنی درباره آزادی بیان و مطبوعات را حرکت ضدانقلابی تلقی می‌کردیم — تلاشی از سوی بورژوازی برای حمله به ما.

روند اجتماعی‌ای که تلاش کردم درک کنم- و داوری میزان موفقیت را به خود تو واگذار می‌کنم- را می‌توان در چهار مرحله اصلی تقسیم کرد:

- (۱) پیش‌درآمد انقلاب اجتماعی، پیش از فوریه ۱۹۱۷؛
- (۲) روز نخست انقلاب اجتماعی، تا پیش از ۲۵ اکتبر ۱۹۱۷؛
- (۳) روز دوم انقلاب اجتماعی: سرکوب مقاومت و استقرار قدرت — این دوره از ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ را دربر می‌گیرد؛
- (۴) و در نهایت روز سوم انقلاب اجتماعی از سال ۱۹۲۱ به بعد.

این فرایند دیالکتیکی، آزادی بیان و مطبوعات را به‌عنوان یکی از اجزای خود در بر می‌گیرد، و در هر یک از این مراحل این مسئله به‌گونه‌ای متفاوت حل می‌شود، زیرا شرایط زیربنایی که مسئله در آن پدید می‌آید متفاوت است.

تو می‌گویی که من یک نکته پیش‌پاافتاده را فراموش کرده‌ام- بورژوازی بین‌المللی- و با این بورژوازی وارد مبارزه سختی می‌شوی: «آن‌ها روزنامه می‌خرند، نویسندگان می‌خرند، می‌خرند و می‌خرند تا افکار عمومی را به

نفع بورژوازی بسازند.» «بورژوازی در سراسر جهان هنوز بارها و بارها از ما قوی‌تر است. تسهیل کار دشمن، مانند دادن ابزار دیگری به آن‌ها- مثلاً آزادی سازمان‌یابی سیاسی (آزادی مطبوعات، چرا که مطبوعات مرکز و پایه سازمان‌یابی سیاسی‌اند)- یعنی آسان‌تر کردن کار دشمن.»

«ما نمی‌خواهیم کارمان به خودکشی ختم شود؛ پس چنین کاری نخواهیم کرد. و چه کسی می‌تواند انکار کند که بورژوازی شکست خورده اما نابود نشده و در کمین ایستاده است؟ این را نمی‌توان انکار کرد.» تو می‌گویی من دچار وحشت شده‌ام- اما منظور از این واژه چیست؟

من نه بورژوازی بین‌المللی را فراموش کرده‌ام و نه بورژوازی داخلی‌مان را (که سخت در تلاشیم آن را شکل دهیم). واقعیت این است که کل بورژوازی بین‌المللی، بدون استثناء، هم در گفتار و هم عملاً به بورژوازی ما کمک کرد تا ما را سرنگون کند. این که جنگ ما سه سال به‌طول انجامید، نشان می‌دهد که بورژوازی بین‌المللی تا چه اندازه در تلاش برای سرنگونی ما بود- و نتیجه چه شد؟ نتوانست ما را سرنگون کند! افزون بر این، آن‌ها اکنون ما را به‌عنوان قدرت موجود به‌رسمیت می‌شناسند. این وضعیت چه چیزی را نشان می‌دهد؟ توازن قوا در مقیاس بین‌المللی.

آیا آن‌ها قوی‌ترند؟ بی‌گمان- اما قوی‌تر در داخل کشور خودشان. در عوض، ما امتیاز دیگری داریم: کمونیسم بین‌الملل سوم و پرولتاریایی که آن را دنبال می‌کند، و همچنین قدرت دولتی که در دست پرولتاریا در روسیه قرار دارد.

وقتی به استخوان گونه بورژوازی جهانی ضربه می‌زنی، خوب است؛ اما مشکل این است که وقتی به بورژوازی ضربه می‌زنی، شدیدترین ضربه‌ها معمولاً به کارگران وارد می‌شود. اکنون در همه جا چه کسانی به‌دلیل رفتار ضدانقلابی بازداشت می‌شوند؟ کارگران و دهقانان- این مسلم است. ما یک طبقه کارگر صرفاً کمونیست نداریم؛ ما طبقه کارگری داریم که در میانشان مونارشویست، آنارشویست، کادت و سوسیالیست‌های انقلابی وجود دارند (ضروری نیست که این افراد اعضای حزب باشند؛ صرفاً طرز فکر مشابهی دارند). با یک کادت بورژوا-یک وکیل، پزشک یا استاد- صحبت کردن فایده‌ای ندارد؛ در برابر آن‌ها تنها اقتدار کارگر مؤثر است. اما کار با طبقه کارگر چیز دیگری است: ما نباید آن‌ها را در هراس نگاه داریم، بلکه باید از نظر ایدئولوژیک بر آن‌ها تأثیر بگذاریم و رهبری‌شان کنیم؛ بنابراین اقناع، نه اجبار، خط و مشی ماست.

بله، و همین روش باید نسبت به همه دیگر مخالفان درون طبقه کارگر و دهقانان نیز اعمال شود.

این گذار دشوار است؛ به نیروی فراوان و انرژی نیاز دارد، ولی ما آن را انجام خواهیم داد چون (فکر می‌کنم مانند تو) «ما و کارگرانی و دهقانانی که با ما هم‌دل‌اند، نیروی زیادی داریم و تاب و پایداری‌مان زیاد است»، و می‌توانیم همدلی کارگران و دهقانان را به‌سوی خود جلب کنیم- علیرغم سختی‌ها- و آنگاه حتی اگر خود شیطان هم متولد شود، «ترسناک نخواهد بود!»

آزادی مطبوعات، مادامی که چاپخانه‌ها و کاغذ در اختیار دولت پرولتاریایی باقی بماند، نمی‌تواند مبنای خرید و فروش نویسنده‌ها و امثال آن شود. تو شعار «آزادی بیان و مطبوعات» را نه پرولتری و نه حزبی، بلکه بورژوایی

می‌دانی و می‌گویی که به مطلق‌گرایی باور نداری (شاید، تحت شرایط موجود). من اما می‌گویم این موضع در هر شرایطی پیشروانه است و امیدوارم بتوانم آن را اثبات کنم.

ما پرولترها هرگاه لازم بود با قاطعیت عمل کردیم؛ کسانی که مانع پیروزی ما شدند، دقیقاً با «ملاحظات رفاقتی» قانع نشدند—آن‌ها را زندانی و گاهی اعدام کردیم. آن زمان‌ها چنین اقتضایی داشت؛ اگر این کار را نکرده بودیم، بورژوازی ما و کل طبقه کارگر را شکست می‌داد و برای مدتی طولانی بشریت را از لحاظ معنوی و مادی به اسارت می‌کشید. اما اکنون زمان تغییر کرده است: ما نیازمند اقدام وسیع پرولتری‌ایم که دهقانان را جذب کند و آن‌ها را از منظر ایدئولوژیک فتح کند. اگر تو ثابت می‌کردی که بین سال‌های ۱۹۱۸ تا ۱۹۲۰ نباید در وظایف، روش‌ها و شکل سازمان‌تغییری نسبت به دوره آغازین پس از ۱۹۲۱ وجود می‌داشت، آن‌گاه شاید مرا قانع کرده بودی؛ اما تو چنین چیزی را ثابت نکردی.

حالا برسیم به «حقایق اندوهناک»^۱. تو انکار نخواهی کرد که انتشار و علنی‌سازی این امور آن‌ها را از میان خواهد برد. حتی تصور هم نمی‌توانی بکنی که فساد، رشوه‌خواری و دیگر بی‌نظمی‌ها تا چه حد گسترده‌اند؛ به‌همین دلیل تو می‌گویی که باید همه این سوءاستفاده‌ها را به «کمیسیون کنترل مرکزی»^۲ گزارش دهم و مرا سرزنش می‌کنی که چرا به آن کمیسیون ننوشته‌ام. ولی من بر این باورم که علنی‌سازی و شفافیت بسیار مؤثرتر از کمیسیون‌های کنترل این نابسامانی‌ها را از ریشه نابود خواهد کرد—و گمان می‌کنم تو نیز در عمق دل به این نظر تمایل داری.

ما به قانونی درباره آزادی بیان و مطبوعات نیاز داریم تا «قدیس‌مآبان» و «تندروان» را مهار کنیم. یکی از روزنامه‌های بزرگ دولتی باید به تریبونی برای بحث و گفت‌وگوی همه گرایش‌های فکری تبدیل شود. دولت شوروی باید از منتقدان خود از طریق بودجه دولتی حمایت کند؛ همان‌گونه که امپراتوران روم این کار را می‌کردند. این است معنای آزادی مطبوعات در شرایط ویژه روسیه ما. و درباره استان‌ها—در یکاترینبورگ، پتروگراد، باکو، کازان و غیره—همین مقدار کار شدنی است.

قانون باید دروغ، افترا و دعوت به بی‌اعتنایی به قانون را مجازات کند، اما نباید بیان اندیشه‌هایی را که هدفشان تأثیرگذاری بر حکومت یا مطبوعات است، جرم بشمارد. وظیفه ما این است که آزادی مطبوعات را واقعاً در خدمت نیروهای انقلابی و سازنده قرار دهیم، نه در خدمت بورژوازی. قانون باید بر این پایه تنظیم شود.

۱. میاسنیکوف به سوءاستفاده‌ها، کاستی‌ها و دیگر مشکلات دولت نوپای شوروی اشاره دارد که لنین نیز در نامه‌اش بدان پرداخته بود.—ادری

۲. کمیسیون کنترل مرکزی بر انضباط حزبی نظارت داشت.—ادری

اشاره دارد به کمیسیونی که در ۲۹ ژوئیه ۱۹۲۱ از سوی دفتر سازمانی کمیته‌ی مرکزی حزب کمونیست روسیه (بلشویک‌ها) برای بررسی فعالیت‌های گ. ای. میاسنیکوف تشکیل شد. [—آلیکینا]

نمی‌توانی انکار کنی که چنین قانونی تنها برای روسیه اهمیت داخلی نخواهد داشت؛ بلکه اهمیت جهانی خواهد یافت. این قانون می‌تواند به قوی‌ترین سلاح کمونیست‌ها در همه کشورها تبدیل شود در نبردشان برای تسلط ایدئولوژیک بر طبقه کارگر.

اینجا در روسیه، پیش از تصویب قانون، باید شور و هیجان سازنده‌ای برپا کنیم: آیا چنین قانونی لازم است یا خیر؟ آیا به دولت شوروی، کارگران و دهقانان زیان می‌رساند یا سود می‌بخشد؟ ما باید بحثی سراسری، سنجیده و آگاهانه درباره این مسئله سازمان دهیم. به نظر تو چه خواهد شد؟ آیا دولت شوروی و حزب کمونیست از این ماجرا زیان خواهند دید یا سود؟

شاید چیزی را - به‌ویژه اعتماد کارگران و دهقانان - از دست بدهند، اما این زیان در برابر دستاوردهای گسترده ناچیز است.

در مورد این که بورژوازی قدرت بیشتری می‌خرد — نه، بیش از آنچه تا کنون خریده نخواهد توانست خرید؛ و قانون ما درباره آزادی مطبوعات نه چیزی بر آن خواهد افزود و نه از آن خواهد کاست.

تو به قدرت طبقه کارگر ایمان نداری، به منطق طبقاتی آن باور نداری، بلکه به کارگزاران و مقامات رسمی ایمان داری - و این بدبختی توست.

نمی‌دانم آیا یادداشتم را دریافت کردی یا نه، آن جا که خودم را نمونه آوردم؛ اما همین نمونه همه استدلال‌های مرا روشن می‌کند.

نمی‌دانی که به‌خاطر گفت‌وگوهایی مانند همین گفت‌وگوی من، صدها و هزاران پرولتار در زندان نشسته‌اند، در حالی که حتی یک بورژوا نیز در زندان نیست که جرأت کرده باشد چنین پرسش‌هایی را طرح کند؟

اگر من اکنون آزادانه راه می‌روم، از آن روست که پانزده سال است کمونیستم و باور کمونیستی‌ام را با رنج و رنجوری پالوده‌ام. توده‌های کارگر همه این را درباره من می‌دانند — اما اگر چنین نبود چه؟

اگر من فقط یک مکانیک بودم، یک کمونیست در همان کارخانه، چه می‌شد؟

در چکا (پلیس سیاسی) بودم، یا بدتر - مرا «به قتل رسانده بودند» همان گونه که روزی میخائیل رومانوف را «فراری»^۳ دادم، همان گونه که روزا لوکزامبورگ و کارل لیبکنشت را «به قتل رساندند».

بار دیگر می‌گویم، تو به بورژوازی حمله می‌کنی، در حالی که ما کارگران با دندان‌های خون‌آلود و آرواره‌های شکسته مانده‌ایم.

نگاهی بینداز به پیشنهاد کمیسیون درباره اخراج من از حزب و بین چیست.

۳. مقصود از «فرار» احتمالاً اعدام کسی به بهانه ساختگی «تلاش برای فرار» است. میاسنیکوف همچنین در ترور میخائیل رومانوف، عضو خاندان سلطنتی روسیه و برادر کوچک‌تر تزار نیکلای دوم، نقش داشت. — اداری

به کمیسیون وظیفه‌ای بنده‌وار داده‌اند (نمی‌توانم جز این نامی بر آن بگذارم): «خراج میاسنیکوف از حزب را توجیه کنید»- و همان را توجیه کرده است!

آن‌چنان که من از جانب کمیته مرکزی شرمندهام.

شما همان یادداشتی را دریافت کرده‌اید که در آن از انتشار مقاله‌ام در روزنامه پرودا برای بحث عمومی درخواست کرده‌ام، تا حزب بتواند این مسئله را بررسی کند، قوت‌ها و ضعف‌های آن را بسنجد و در کنگره تصمیم بگیرد—و چه شد؟

من (شاید رفیق زینوویف هزار بار حق داشته باشد که مرا نویسنده‌ی ضعیفی بنامد) واقعاً نویسنده نیستم، و شاید به آن روشنی که باید یا می‌توانستم بنویسم، ننوشته‌ام، اما حقیقت آنچه را که بیان می‌کنم، هرچند ناقص، با شدتی بیش از بسیاری دیگر، از جمله خود رفیق زینوویف، احساس می‌کنم.

البته رفقای چون بوخارین، زینوویف، تروتسکی و حتی هر نویسنده‌ی دون‌پایه‌ای می‌توانستند آن را بهتر و روشن‌تر از من بیان کنند و شما و دیگر اعضای کمیته‌ی مرکزی را وادارند که این مسائل را جدی‌تر بگیرید. چون واقعاً مضحک است: یادداشت سه ماه تمام است که در کمیته‌ی مرکزی افتاده و هیچ‌کس انگشت تکان نداده. جز سوکولوف و ایزرائیلویچ (و آن هم از سر وظیفه) کسی آن را نخوانده، و بدتر از آن این که در جلسه‌ی دفتر سازماندهی همه‌شان گفتند که خوانده‌اند! فایده‌اش چه بود؟ اما تقصیر نه از دیگران، بلکه از خود من است—من بلد نیستم این کار را درست انجام دهم. دلم می‌خواهد بتوانم، اما نمی‌توانم. این ناتوانی را نتیجه‌ی آن می‌دانم که شما مرا به عنوان عضوی از بورژوازی، ضدانقلاب طبقه‌بندی کرده‌اید.

شما درباره‌ی سلول اصلی قدرت دولتی، یعنی شوراهای نمایندگان کارگران در کارخانه‌ها، بسیار اندک یا در واقع هیچ نگفته‌اید، در حالی که این مهم‌ترین مسئله در بنای سوسیالیستی است.

اگر بتوانم چیزی بنویسم و منتشر کنم، سعی می‌کنم برای کنگره‌ی حزب جزوه‌ای بنویسم—اما نه فقط درباره‌ی یک مسئله، بلکه درباره‌ی هر سه موضوع.

همچنین فکر می‌کنم اگر هنگام طرح این مسائل دچار وحشت نشویم، بر سر هر سه با هم توافق خواهیم کرد. در مورد شوراهای نمایندگان: بیا بیا این شوراها را در چند کارخانه در استان پرم سازمان دهیم، مثل موتوویلیخا، وکینسکایا، چوسوایا، کیزل، لیسوا و چند کارخانه‌ی دیگر. من تضمین می‌کنم که بازدهی کار کمتر از گذشته نخواهد بود، به شرطی که سایر شرایط (امکانات، مواد خام و غذا) برابر باشد.

اگر شکست خوردم، چه؟ خب، در آن صورت اگر لازم شد مرا تیرباران کنید و در عمل به ایده‌ام بخندید.

اتحادیه‌های دهقانی در ترکستان وجود دارند. گمان نمی‌کنم مرا به خاطر این محکوم کنید.

با درودهای کمونیستی

گ. میاسنیکوف